

مسائل و چشم اندازهای فرهنگی



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در جهان کنونی

سند زیر ترجمه خلاصه شده‌ای است از آنچه
رنه مائو، دبیرکل یونسکو، به درخواست
سازمان ملل در پاسخ قطعنامه آن سازمان
زیر عنوان «حقوق انسانی و پیشرفت علمی
وفنی» نوشته است.

طرح مسأله

همشکلی روزافزون شیوه‌های زندگی و چندگونگی فرهنگی

آیا گرایش عمومی به سوی همشکلی شیوه‌های زندگی
سبب کاهش گوناگونی فرهنگ‌ها یا از میان رفتن آنها خواهد
شد؟ بیشک چنین خطری وجود دارد. با اینهمه نباید
دوباره آن مبالغه کرد؛ و همچنین نباید از روی شتابزدگی
آن را پرهیزناپذیر دانست، زیرا چنین قضاوتی خطر را
چاره‌ناپذیر خواهد ساخت.

من، گرچه از گرایش عمومی به سوی همشکلی شیوه‌های
زندگی‌مان خوب آگاهم، نشانه‌هایی می‌بینم که در همه جا
از سرزندگی دوباره فرهنگی و آگاهی از ارزشهای آنها
و شیوه‌های آفریننده بیان خبر می‌دهد. شک نیست که این
ارزشها و شیوه‌های بیان در بسیاری جاها و از بسیاری جنبه‌ها
به سرعت در حال تغییرند. این ارزشها نه تنها در حال
تغییرند بلکه در زمینه یک شبکه ارتباطی مستقیم و پیچیده
با یکدیگر رقابت می‌کنند. علت دیگر این است که جنبش
آزادبخش که در سالهای اخیر بسیاری از ملت‌ها را به استقلال
سیاسی رسانده از حیث جستجو و بهبود هویت ملی‌شان به
نیروهای آفریننده آنها انگیزه حرکت تازه‌ای بخشیده
است، و نیز به آنها امکان داده که علائق و نظرات خود را
درباره واقعیات و مسائل زندگی امروز در سطح بین‌المللی
بیان کنند. این نیروی آفریننده تنها یک معادل دارد و آن
چالشی است که بعضی از گروههای جوانان در کشورهای
پیشرفته، تمدن صنعتی را به آن فراخوانده‌اند. به این دلایل
به نظر من هنگامی که مسأله آینده چندگونگی فرهنگها را
بررسی می‌کنیم باید دقت کنیم که مسأله تأمین دوام آنها را
با حفظ حالتی ایستا، که در واقع بزرگترین مانع دوام
آنهاست، اشتباه نکنیم. از چنین نظرگاه پویائی، گرایش
به سوی چندگونگی فرهنگی نه تنها زمینه خود را از دست
نداده بلکه، به گمان من، یکی از جنبه‌های اصلی تمدن
جهانی است که در برابر چشمان ما در حال شکل گرفتن است.

شعبه علوم انسانی
رتال جامع علم

نوشته: رنه مائو

دانش يك پدیده فرهنگی است

به علاوه ، آیا درست است که میان « سرعت یافتن پیشرفت علمی و فنی » و « کم بها شدن « ارزشهای هنری و فرهنگی که بخشی از میراث نوع انسان است » و نیز گرایش به سوی « همشکلی و یکنواختی در شیوه‌های زندگی » پیوندی ، حتی نامستقیم ، برقرار کنیم ؟ این بخش از قطعه‌نامه دست‌کم میان پیشرفت علمی و فنی و چگونگی استفاده از آن تفاوتی قائل می‌شود ، و یادآوری می‌کند که اگر به درستی از آن استفاده شود به تقویت ارزشهایی که از آن سخن رفت کمک می‌کند .

این تفاوت مهمی است و طبیعی است که دبیرکل یونسکو با سیاست‌گذاری بدان توجه کند . راستی را آنکه یونسکو پیشرفت علمی را نه تنها با پیشرفت فرهنگی ناسازگار نمی‌داند بلکه هر دو را بخشی از جنبشی در جهت نیکبختی انسان می‌داند که فعالیت‌های آموزشی و ارتباطی از آن پشتیبانی می‌کنند . در واقع جوهر دانش ، به دقیق‌ترین مفهوم کلمه ، يك موضوع فرهنگی است - و مقصود من از جوهر دانش همان روح علمی است . دلیلی ندارد از آن برترسیم که روح علمی به خودی خود همشکلی روزافزون شیوه‌های زندگی را به همراه داشته باشد ، تنها چیزی که به همراه دارد بعضی روشها و اخلاقی تحقیق است که احتمالاً هیچ فرهنگی نمی‌تواند آنها را رد کند بی‌آنکه تماس خود را با یکی از جنبه‌های آفریننده ذهن انسانی قطع کرده باشد .

کاربرد علم و فن‌شناسی بیشتر به فرهنگ

وابسته است تا به خود آنها

انفجار جمعیت و افزایش ارتباطات

حفظ
ارزشهای
فرهنگی

آیا پیش از هر چیز باید با حفظ ارزشها آغاز کنیم ؟ پاسخ این پرسش به آن روشنی که می‌نماید نیست . بسیار کسان تردید دارند از آغاز نگرشی را بپذیرند که احترام به گذشته بر آن مسلط است ، زیرا که کاربرد (فونکسیون) فرهنگ از پیشرفت آفریننده آدمی جدائی ناپذیر است . راست است که فرهنگ تجربه‌ها را ذخیره می‌کند و از نسلی به نسل دیگر می‌سازد ، اما به همین اندازه نماینده کشف و جستجوی آینده نیز هست . با اینهمه ، با در نظر گرفتن همه جواب ، من عقیده دارم که در شرایط کنونی به دلایلی قانع کننده باید از مسأله حفظ ارزشهای فرهنگی آغاز کرد ؛ و آشفتگی‌هایی وجود دارد که بر چنین ارزشهایی اثر می‌گذارد .

تخصیص نکرده این است که ما در حال گذراندن تحولی سریع و در واقع تغییراتی عمیق هستیم . این تغییرات در اساس به انفجار جمعیت و پیشرفتهای فنی مربوط است . از گسترش شهرها و پیشرفت حمل و نقل و ارتباط می‌توان به عنوان تنها نمونه چشمگیر نام برد . گرچه این تغییرات بیش از همه در چیزهای مادی به چشم می‌خورد ، بر روی زندگی روانی انسان نیز تأثیرهای مستقیم زیادی دارد . مثلاً در شهرهای بزرگ می‌بینیم که ارتباط نسل‌ها در خانواده ، و روابط همسایگی میان کسانی که به گروههای متفاوت تعلق دارند ، از هم گسیخته شده است . همچنین در اثر آگاهی‌های فراوانی که هر روز رسانه‌های توده‌ای درباره زندگی مردم

مسأله چگونگی کاربرد به ویژه در مورد فن‌شناسی اهمیت دارد ، زیرا با زتاب قدرت عظیمی بر طبیعت است که دانش در اختیار آدمی گذاشته . اما خود این مسأله ربطی به دانش و حتی فن‌شناسی ندارد . دانش و فن تنها ابزاری است برای انجام دادن تصمیم‌هایی که در جای دیگر گرفته می‌شوند ، اما سرچشمه این زنجیر دراز و پیچیده تصمیم‌ها جز عامل تعیین‌کننده فرهنگ چه چیزی می‌تواند باشد ؟ کسانی که تصمیم می‌گیرند از کاربردهای گوناگون این یا آن آفریده دانش کاربرد معینی را برگزینند کار خود را با ارزشهایی که پذیرفته‌اند یا بر آنها تحمیل شده توجیه می‌کنند . بنابراین نوع استفاده‌ای که از دانش و فن‌شناسی

سراسر جهان پخش می‌کنند، و گسترش شگفت‌انگیز جهانگردی بین‌المللی، نظر گاه‌های سنتی درهم فرو می‌ریزند، این به تغییر بی‌اساسی در وضعی انجامیده که در گذشته آگاهی فرهنگی در آن شکل می‌گرفت و ارزشها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. بنابراین فهمیدنی است که در چنین وضعی حفظ ارزشهای موجود فرهنگی دشواری‌های فراوان دارد. تا زمانی که نظم تازه‌ای برقرار نشود، و نظامی ارتباطی نه در سطح افراد که در سطح توده به وجود نیاید، وضع به همین سان باقی خواهد ماند - و مهم این است که این ارتباط به صورتی برقرار شود که افراد در جمع خرد و تابود شوند. این چالشی است که اکنون در برابر رسانه‌های توده‌ای قرار دارد. گزینشی که وجود دارد بیش از آنکه میان سرگرمی و آموزش باشد میان مستاموزی و فرهنگ است. فرهنگ تنها درجائی وجود دارد که شخصیت فرد بتواند زندگی کند، و این شخصیت نمی‌تواند به زندگی خود ادامه بدهد مگر اینکه حداقلی آرزائی وجود داشته باشد. بی‌شک عادلانه نیست که به این دلیل رسانه‌های توده‌ای را یکسره محکوم کنیم که از مسئولیت خود به اندازه کافی آگاه نیستند و یا به اثر فعالیت‌هایشان بی‌سرنوشت و نفس وجود فرهنگ یکسره بی‌اعتنایند. در واقع ما شاهد آن هستیم که تقریباً در همه جا کوشش‌های زیادی صورت می‌گیرد که رسانه‌های توده‌ای فرهنگ را به گونه‌ای اصیل منتشر سازند تا آدمی از تنهایی خود بیرون کشیده شود و به آن برافردی و گفتگوئی وارد شود که همگان در آن شرکت دارند، و همان بیامی را دریافت‌کنند که برای همه فرستاده می‌شود. با اینهمه باید پذیرفت که این حالت هنوز به صورت استثناست. آنچه رسانه‌های توده‌ای عرضه می‌کنند بیشتر دستاموزی - تجاری، سیاسی یا مسلکی - است که به معنی از خون بیگانگی و به‌طور ساده خشکاندن فرهنگ است.

برای گریز از شبکۀ فراگیر ارتباطات و پیرانگراست که به ویژه در میان جوانان و نیز در بعضی از گروه‌های بزرگسالان حداقلی به وجود می‌آیند که هدفشان حفظ ارتباط شخصی است - ارتباطی که بی‌آن فرهنگ نمی‌تواند وجود داشته باشد - و نیز به همین دلیل است که شیوه‌ها و وسایل تازه انتقال اطلاعات، سفروکار و جستجوی هماهنگ به وجود می‌آیند. البته این محافل، شیوه‌ها و وسایل به ندرت به فرهنگ مستقر خدمت می‌کنند؛ اما مسأله مهم این نیست. آنچه مهم است این است که همه آنها به حفظ زندگی فرهنگی کمک می‌کنند. از این نظر گاه شایسته است آنها را سرمشق‌هایی

دانست که می‌توان در اوضاع و احوال دیگر نیز آنها را به کار بست.

تیرگی قلمرو روح

دومین عاملی که علیه حفظ ارزشهای فرهنگی عمل می‌کند کاهش عمومی اهمیتی است که به جنبه‌های روحی زندگی داده می‌شود. این حرکت در کشورهای صنعتی آغاز شد اما در کشورهای در حال توسعه نیز در حال گسترش است. عامل انتقال این حرکت به کشورهای در حال توسعه این است که اینان الگوهای توسعه کشورهای صنعتی را، بی‌آنکه آنها را با وضع خود تطبیق دهند، می‌پذیرند. جنبه برجسته این الگوی توسعه اهمیت دادن زیادی به عناصر اقتصادی در فراگردی است که اگر قرار باشد به راستی توسعه نامیده شود باید تمامی نیازها، استعدادها و خواسته‌های انسان را در برگیرد. این امر به پدید آمدن جامعه‌هایی انجامیده که در آنها تلاش برای رشد، تولید و مصرف به گونه‌ای روز-افزون بر همه ملاحظات دیگر پیشی می‌گیرد.

چنینجوبیش از هر چیزی به خاطر قدرت، آسایش مادی و لذت بردن است. ریشه انواع سوء استفاده‌ها از دانش و فن‌شناسی همین است. چنین محیطی، گذشته از اینکه در طول زمان آفرینندگی فرهنگ را کاهش می‌دهد، معتبرترین محصولات آن را در جنبه‌های اقتصادی می‌اندازد - جنبه‌ای که ارزش این محصولات را با ملاحظات تعیین می‌کند که کمتری و بی‌بسیاری از زیبائی‌شناسی دارد و ارزش و نقش فرهنگی آنها را آشفته می‌سازد.

می‌توان در اینجا تنها از دادوستد آثار هنری نام برد - چند تابلو نقاشی را در انبارهای بانک از چشم مردم پنهان داشته‌اند؟

پدیده‌های فرهنگ نیز با همه آن چیزهایی سرنوشت مشترک دارد که تحقق یافتنشان وابسته به نگهداری فاصله‌ای میان موضوع اندیشه و وجود فعال در آدمی است. این فاصله ممکن است استقلال اندیشه، اندیشه انتقادی، گریز ذاتی موجود به ریاضت اخلاقی یا مذهبی، اوج گرفتن آفرینندگی هنری یا تنها عینیت محض علمی باشد. این در واقع قلمرو روح است، و درجائی که وجود نداشته باشد روح نمی‌تواند زندگی کند و انسان دیگر ارباب سرنوشت خویش نیست. دیگر جز ماشین ارزشی برای او وجود ندارد؛ و سرانجام

می‌کنند و ما باید در برابر آنها هشیار باشیم. اما وضع به هیچ روی یکسره نامطلوب نیست. علاوه بر عوامل منفی که از آنها سخن رفت عوامل مثبتی نیز وجود دارند که اهمیت آنها را نباید کم ارزیابی کرد.

کشورهای نواستقلال و «بازگشت به اصل»

به گمان من تشویق‌کننده‌ترین عامل اهمیت روزافزونی است که کشورهای از نو استقلال یافته برای هویت فرهنگی و ملی خویش قائل‌اند. زندگی دوباره فرهنگی بومی - که در اثر تسلط استعمار، یا در اثر تکان ناشی از تماس با قدرت فنی، اغلب در حاشیه قرار می‌گرفت و حتی آسیب می‌دید - یکی از جنبه‌های اصلی پیامدهای فوری فراگرد استعمارزدایی است. به راستی که امر فرهنگ و امر آزادی یک امر بیش نیستند.

این جنبش، که از جمله شکل دوباره افنخاربخشیدن به زبان و فرهنگ ملی و ادبیات توده را به خود می‌گیرد، گاه به زیاده‌روی می‌انجامد و جنبه‌ای ارتجاعی می‌یابد. اما چنین مواردی کمیابند، و تجدید حیات فرهنگی بر روی هم به وسایل بیان بیشتر علاقه‌مند است تا به محتوای خود پیام. شاید بتوان این را نشانه‌ی میل به تماس داشتن با اعصار کوناکون دانست. نکته دیگری که به همین اندازه اهمیت دارد این است که در بیشتر مستعمره‌های پیشین چیزهایی از فرهنگ کشورهای استعمارگر به وجود آمده که برای کمک به داشتن تمدن امروزی سودمند است: مثلاً استفاده از زبانی که در جهان رواجی گسترده دارد، آموزش علمی و کارآموزی فنی، مفهومی از قانون یا ایدئولوژی و سنت سیاسی خاص. در هر دو این موارد نمونه‌هایی از حفظ ارزشهای فرهنگی به گسترده‌ترین و بهترین مفهوم وجود داشته است.

چند گونه‌ی فرهنگی

مهمتر از همه اینکه این واقعیت‌ها نشان‌دهنده گرایش است که می‌توان آن را دوسراسر جهان مشاهده کرد، و باید آن را پذیره شد: گرایش به سوی افزودن بر مراکز و الگوهای فرهنگی در درون شبکه ارتباطات و مبادلات جهانی. این سرزندگی نوظافته در میان فرهنگ‌های باستانی بعضی از کشورهای جهان سوم، و قدرت اینکه صدایشان را به گوش

خود ماشین می‌شود - ماشینی برای فرسودن زندگی خویش. درست به همین دلیل که تمدن صنعتی دامنه قلمرو روح را دائماً کاهش می‌دهد، این تمدن، به ویژه از سوی جوانان به چالش خوانده شده است. درباره اینکه این چالش چه شکل‌هایی به خود خواهد گرفت هر نظری داشته باشیم، باید این نکته را به روشنی درک کرد که این چون و چرا ی اساسی، که گاهی صورت اعتراض و گاهی صورت گریز به خود می‌گیرد، در اساس چیزی فرهنگی است. این یک واکنش غریزی در برابر نیاز به حفظ بُعد فرهنگی زندگی است.

به چالش خواندن فرهنگ مستقر

گفتن ندارد که این جنبش به حفظ ارزشهای فرهنگی مستقر کمکی نمی‌کند. برعکس، جنبش‌های اعتراضی تمدن صنعتی را به عنوان عاملی در بینگانگی فرهنگی، و ارزشهای فرهنگی مستقر و مظاهر آنها را، به عنوان نظامی از ظواهرات فریبنده و توجیه‌های نادرست، رد می‌کند. آنچه آنان می‌خواهند، گرچه هنوز به درستی روشن نکرده‌اند، یک تمدن تازه پس از صنعتی و فرهنگی تازه است که ارزشها و شیوه‌های خاص خود را داشته باشد.

در این احوال اعتراض همواره عمیق‌تر می‌شود. مدت‌ها زمان حال که گذشته را هم در بر می‌گیرد. باید با این واقعیت روبرو شویم که بخشی از جوانان میراث فرهنگی خویش را رد می‌کنند؛ نه بخش ویژه‌ای از آن را، که نفس این میراث را. آنان هر چه را که با نارست‌های گذشته مربوط است رد می‌کنند. گرچه این نگرش تندروانه تنها در میان یک اقلیت بسیار کوچک وجود دارد، به هر صورت یکی از نشانه‌های اعصار کوناکون است.

تاریخ‌گرایی - ستون دیگر انسان‌گرایی قرن نوزدهم - نیز مانند اعتقاد جزمی به پیشرفت مورد تردید قرار گرفته است. در برابر تاریخ‌گرایی، یعنی عقیده به تکامل خلاق انسان به صورتی هم تصادفی و هم مداوم، عقیده دیگری پیدا شده است؛ و آن این است که آنچه بر پدیده‌های اجتماعی تسلط دارد تأثیر متقابل ساخت‌ها و یک حرکت دیالکتیکی است.

آنچه گذشت نشان می‌دهد که حفظ ارزشهای فرهنگی، و حتی نفس زندگی فرهنگی، تا چه اندازه دشوار و نیز ضرور است. همچنین نشان می‌دهد که نیروها و جنبش‌هایی وجود دارند که در جهت مخالف حفظ این ارزشها عمل

جهانیان برسانند ، يك چندگونگی فرهنگی پدید آورده که برابر همگلی شیوه‌های رفتار مقاومت می‌کند . وضع کنونی اجازه نمی‌دهد که با اطمینان پیشگوئی کنیم که کدام يك از این دوگرایش پیروز خواهد شد . اما می‌توانیم بگوئیم که چندگونگی فرهنگی به ثبات و آفرینندگی کمک می‌کند ، نه تنها فرهنگ‌ها را به سوی انزوا و درخود فرورفتن می‌کشانند ، بلکه برعکس ، با آرزوی عمیق برای تماس و تبادل همراه است . این دلیلی دیگر برای این است که استقلال و تنها مانع وابستگی متقابل نیست ، بلکه تنها پایه‌ای است که براساس آن می‌توان وابستگی متقابل را با مذاقت کامل گسترش داد .

فرهنگ‌های اقلیت

در برابر مجموعه فرهنگ‌های جهانی در همان حالتی قرار داده که فرهنگ اقلیت در برابر فرهنگ مسلط ملی دارد . همواره می‌توانیم جنبشی را در حال شکل گرفتن ببینیم که هدفش یافتن اصولی برای تنظیم مبادله اطلاعات است . چنین اصولی علاوه بر بارور ساختن تماس‌های بین‌المللی ، تضمینی برای حفظ چندگونگی فرهنگ است . می‌توانیم انتظار داشته باشیم که این جنبش از همه فرهنگ‌ها ، چه اقلیت و چه اکثریت ، حمایت کند . این برای سازمان‌های بین‌المللی فرصتی استثنائی پدید می‌آورد که سودمندی ، و در واقع ضرورت کار آنها را ، برای ایجاد شاخه‌ها و معیارها نشان دهند .

پیشبرد

ارزشهای

فرهنگی

در مورد این مسائل آنچه در سطح بین‌المللی حقیقت دارد در سطح ملی نیز صدق می‌کند . در هر کشور معین ، همچون در جهان به طور کلی ، هر فرهنگ زنده‌ای حق دارد زنده بماند تا بتواند ظرفیت‌های بالقوه انسانی خود را تحقق بخشد . زیرا که فرهنگ در اساس يك شیوه زندگی است و زوال يك فرهنگ ، جز از طریق جذب در يك فرهنگ تازه که جای آن را بگیرد ، به معنی این است که تمامی توان ترقی را از دست بدهد .

کشورهائی که چند فرهنگ را در بر می‌گیرند شایسته وجه خاص هستند . چنین کشورهائی نه تنها چندگونگی فرهنگی را به رسمیت می‌شناسند یا به آن شکل نهادی می‌دهند - به ویژه در مورد زبان - بلکه در راه پیشبرد آن نیز می‌کوشند . نوآوری‌هایی که در این زمینه در شمار رو به افزایش از کشورهای جهان انجام می‌گیرد شایسته آن است که به گونه‌ای گسترده تر شناسانده شود . زیرا تمام کشورها ، حتی کشوری که به صورت يك دولت متمرکز عمل می‌کند ، با اندازه‌های چند فرهنگ را با هم پیوند می‌دهند . گذشته از مسائل سیاسی ، لازم است برای حفظ فرهنگ‌های اقلیت ، در سطح بین‌المللی کاری در قلمرو روشنفکرانه یا اخلاقی انجام گیرد .

سرانجام آنکه ، نباید فراموش کرد که در نتیجه ارتباطات الکترونیک ، از جمله قمرهای مصنوعی ارتباطی ، حتی کشورهای دارای سخت‌ترین ممیزی‌های اقتصادی و سیاسی نیز در برابر تأثیر فرهنگ‌های بیگانه مصون نیستند . این پیشرفت‌های فنی فرهنگ‌های مسلط ملی را

حفظ و پیشبرد ارزشهای فرهنگی را نباید دوجنبه متفاوت ، چه رسد به متضاد ، مسأله دانست . این هر دو ، دویخس از يك شبکه پیچیده و تنگاتنگ تأثیرات متقابل هستند . درباره مسأله مورد اختلاف «پیشرفت فرهنگی» هر نظری که داشته باشیم ، شك نیست که تکامل ارزشها در هیچ جا و هیچ شرایطی يك پیشرفت تک‌خطی نیست که از پایه‌های ایستا آغاز شده و نماینده يك وضع فرهنگی مستقر در زمانی معین باشد . نخستین دلیل این نکته این است که این حفاظت بدین معنی است که گهگاه زندگی تازه‌ای در ارزشهای فرهنگی موجود دمیده شود ، و این فراگردی است که ممکن است چشم اندازهای تازه‌ای در برابر این ارزشها بگشاید ؛ و دوم اینکه هر آفرینندگی یا نوآوری به معنی وحشی مستلزم به چالش خواندن ارزشها و شیوه‌های بیان مستقر است .

مثلاً کوششهایی که در بسیاری از کشورها برای حفظ آثار تاریخی در برابر گسترش بی‌نظم اقتصادی در شهرهای بزرگ صورت می‌گیرد ، گرچه در زندگی امروزی جایی بدانها نمی‌بخشد ، تنها به خاطر حفظ چیزی سنتی که نزد ما ارزش عاطفی دارد نیست . این کوششها همچنین نشانه میل به رسیدن به تکرش تازه در شهرسازی است - تکرش که

با پیوند دادن بناهای باشکوه گذشته و ساختمانهای زیبای کنونی پایه‌ای برای شهرسازی آینده به وجود آورد. همچنین کوششهای یونسکو برای حفظ میراث فرهنگی انسان در درجه نخست در جهت حفظ بقایای بیجان گذشته، هر اندازه هم که گرانبها باشند، نیست؛ بلکه اساساً برای کمک به ایجاد یک نگرش تازه به ساختن آینده از طریق آگاه ساختن آدمیان به هبستگی روشنفکرانه و اخلاقی نوع انسان در همه زمانها و همه مکانهاست.

همچنین هر تحول سازنده در ارزشها تجدیدنظری است در نظم موجود چیزها. باشکوفماندن تمدنی همراه با احساس ارزش معنوی هیچ چیز مخالفتر از محافظه کاری نیست که خود را تنها وقف حفظ دستاوردهای گذشته سازد، زیرا انسان خلقی است که همواره نو می‌شود.

توسعه فرهنگی

اندیشه توسعه فرهنگی، که جنبه‌ای اساسی از توسعه به طور کلی دانسته می‌شود، در جهت تضمین این نوزایی خلاق بر پایه شرکت تمامی جامعه در آن به گسترده‌ترین صورت است.

این اندیشه متوجه سه جهت اساسی است:

۱ - نخست در جهت گسترده کردن و تصحیح مفهوم اقتصادی تنگ دامنه توسعه است که تا این اواخر رواج داشته. این گسترش از راه وارد کردن فرهنگ در آن به عنوان پذیرش شکل خاصی از رفتار با نیازهای ویژه‌اش، و نظامی از ارزشهایی که خواسته‌های کلی اخلاقی خود را تحمیل می‌کنند، انجام می‌گیرد. این مفهوم تازه توسعه که روز به روز بیشتر احساس می‌شود گام مهمی در اندیشه ما درباره تمدن است. گامی که باید مصممانه دنبال شود.

توسعه مدنیه‌های دراز تنها به معنی رشد اقتصادی بود، شک نیست که رشد اقتصادی عاملی اساسی و ضروری در توسعه است، اما به خودی خود کافی نیست. هنگامی که این رشد در جهت برآوردن نیازها و خواسته‌های جامعه‌ها و افراد قرار گیرد اهمیت انسانی توسعه صورت واقع می‌یابد. و چنین جهت دادن و کاربرد به رشد برای هدفهای اساساً اجتماعی و فرهنگی نتیجه‌گرفته‌های سیاسی - به گسترده‌ترین مفهوم - است که سرنوشت جامعه‌ها در برمی‌گیرد و از ملاحظات اقتصادی صرف بسیار فراتر می‌رود. بدون وارد شدن در موضوع توزیع درآمد ناخالص میان قشرهای گوناگون جمعیت (که

نشان می‌دهد توسعه دست کم به همان اندازه یک مسأله عدالت، یعنی اخلاقی، است که یک مسأله تولید ثروت، یعنی فنی) به طور کلی می‌توان گفت که در همه شرایط، حتی فقر بسیار سخت، بهبود وضع زندگی انسانی را نمی‌توان تنها افزایش منابع و وسایل دانست. این کار در درجه نخست مستلزم بهبود کیفیت زندگی است. چنانکه گفته‌اند «مسأله برسر بیشتر داشتن نیست بلکه برسر بیشتر بودن است.»

«کیفیت زندگی» و «بیشتر بودن» تنها در رابطه با نظامی از ارزشها معنی دارد که وسائل اندازه‌گیری استفاده‌ای را که انسان از وجود خویش می‌کند فراهم آورد. فرهنگ در عین حال گنجینه این ارزشها و منبع نوشدن دائمی آنهاست. پارها، و به درستی، گفته‌اند که انسان هم وسیله و هم هدف توسعه است. همچنین به فرهنگ از دو زاویه می‌توان نگریست، هم به عنوان آغاز گام و هم به مثابه نقطه اوج توسعه؛ زیرا انسان در مقام یک موجود فرهنگی است که برانگیخته می‌شود و بنابراین دست به عمل می‌زند، و نیز هدفی معین می‌کند و بدینسان فعالیت خود را هدفدار می‌سازد.

شاید نیازی نباشد تکرار کنیم که این مفهوم انسان‌گرایانه توسعه به هیچ روی ضرورت رشد اقتصادی را انکار نمی‌کند یا نادیده نمی‌گیرد، بلکه جای آن را نه در مرکز، که در صنف مقدم مجموعه گسترده‌تری می‌دهد که در آن آدمی از نو طبیعت و خواسته‌های کامل خود را کشف می‌کند.

۳ - همه فرهنگ می‌خواهند و فرهنگ به همتگان تعلق دارد.

اما مفهوم توسعه فرهنگی مفهوم تازه‌ای از فرهنگ را در بر ندارد که اهمیت آن کمتر از مفهوم تازه توسعه، که به آن اشاره کردم، نیست. به محض اینکه فرهنگ را یک عامل، و عامل اساسی، در فراگرد توسعه شناختیم، باید همچون خود توسعه آن را موضوعی مربوط به تمامی جامعه بدانیم. چنانکه دیدیم، وارد کردن جنبه فرهنگی در توسعه به معنی گسترش دادن توسعه تا آن اندازه است که تمامی انسان را در برگیرد. از سوی دیگر فرهنگ را جنبه‌ای از توسعه دانستن، به معنی گشودن فرهنگ به روی همگان است. دوران تلقی فرهنگ همچون چیزی تجملی به سر رسیده است. فرهنگ یک تجمل نیست. راست است که فراغت شرایط بسیار مساعدی برای اندیشه کردن و مطالعه، و بهره

گرفتن از آثاری که اندیشه تولید می کند، به وجود می آورد؛
ما چنین آثاری را هم در شرایط آسان می توان خلق کرد
و امیدویم در شرایط سخت، راست است که لحظاتی را که
می توانیم یکسره به پرداختن به فرهنگ اختصاص دهیم
و بی تعالی داریم که آنها را نقطه مقابل زندگی بکنواخت
دی و تلاش سخت روزانه می سازد. همه اینها حاکی از یک
وضع ممتاز است. اما فرهنگ را، همچون دانش، نمی توان
بیا به این لحظات محدود کرد.

زندگی فرهنگی بعدی از زندگی است که در همه وضعیت
سانی آن را باید یافت.

دلیل آن این است که در ارزش های بازتاب یافته در
فرهنگ است که آدمی توجیه شان و مقام کاهش ناپذیرش را
پیدا و دلایلی را برای انتخاب نهایی، هنگام روبروشدن
مسأله مرگ و زندگی، در آن پیدا می کند.

چنانکه در فرصتی دیگر گفتم هنگامی که آدمی در اثر
فلک گرایانه شدن علمی و فنی کار، و در اثر همگنی شرایط
زندگی شخصیت خود را از دست می دهد، فرهنگ فرصتی
را هم می آورد که هویت خویش و توانایی خود را برای
فرهنگی و بیان، باز یابد. هنگامی که رسانه های توده ای
بیلی از اطلاعات، بدون تفاوت گذاشتن میان آنها، به ذهن
لحمی فرو می کنند و او را به صورت تماشاگر کش پندیری
ر می آورند، فرهنگ به هر یک از ما و سائلی می دهد که
کدام آنها جای خود را در جهان بیابیم و آنچه را در آن
علاق می افتد تشخیص دهیم و در برابر آن واکنش نشان
دهیم. هنگامی که فشار مصرف آدمی را به صورت موجودی
شاموز در می آورد، فرهنگ به هر یک از ما و سائلی می دهد
که به کدام آنها دست به انتخاب بزنیم، تابعیت را رد کنیم
و اندیشه کردن را بر پذیرش ترجیح دهیم. هنگامی که
بهرگرائی فرد را از ریشه ها و سنت هایش جدا می کند،
فرهنگ به معنی توانایی از نو برقرار کردن پیوند با میراث
بزرگ خویش، و در عین حال دسترسی به میراث فرهنگی همه
شریت است. نکته آخر آنکه هنگامی که آدمی از خویش
بریرسد که بر روی زمین چه می کند، فرهنگ می تواند
رکار جستجوی پاسخ رهنمودی به او بدهد.

از این نظرگاه، دیگر جایی برای یک مفهوم نخبه گرا
فرهنگ وجود ندارد. فرهنگ، همانگونه که نباید
به لحظات شادی محدود شود، نباید ویژه یک اقلیت صاحب
تنباز باشد.

البته فرهنگ تاریخ و جامعه شناسی نیز دارد، و این

هر دو نشان می دهند که هر گروه یا طبقه ای شخصیت فرهنگی
خاص خویش را دارد، و در نتیجه طبقه یا گروه مسلط
معمولاً فرهنگ خاص خویش را تحمیل می کند.

آنچه فرهنگ مستقر نامیده می شود همواره یک فرافکنی
در سطح ارزشها و شیوه های بیان یک برتری نژادی، اجتماعی
یا سیاسی است.

اما این واقعیت که زندگی فرهنگی زیر تأثیر عمل
متقابل نیروهای اجتماعی قرار می گیرد به هیچ روی با این
گفته تناقض ندارد که فرهنگ یک بُعد تمامی وضعیت
و تجربه انسانی است. برعکس آن را تأیید می کند، زیرا
از طریق وارد کردن آن در حرکت تاریخ به این بُعد واقعیت
ملسوس می بخشد. همچنین این واقعیت که هر جامعه ای عنصر
مسلط فرهنگ خاص خویش را دارد، بدین معنی نیست که
دیگر عناصر تشکیل دهنده جامعه طرد شدگان فرهنگی
هستند؛ برعکس، از طریق زندگی فرهنگی خودشان است که
اینان می توانند به بهترین صورت از وضع مبهم و متزلزل
خویش آگاه شوند.

این واقعیت مسأله حقیقی را طرح می کند و آن
دموکراتیک کردن فرهنگ است.

دموکراتیک کردن فرهنگ نخستین مفهوم توسعه
فرهنگی است. چنین توسعه ای در واقع بر پایه شناسایی این
نکته قرار دارد که حق شرکت در زندگی فرهنگی یکی از
حقوق اساسی انسان است، و تنها هدف این توسعه پیشبرد
و مؤثر ساختن این حق در شرایط گوناگون است. این حق
برای نخستین بار در ماده ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر طرح
شد ولی اهمیت آن فوراً شناخته نگشت. مدت های دراز تصور
می شد که این ماده اشاره به فرصت های تاحدودی بد تعریف
شده دارد، و از آن بدتر اینکه معلوم نبود این فرصت ها را
چگونه باید برای همگان فراهم کرد. امروز ما می دانیم
که پای خواستی اساسی در میان است؛ گرچه دریافت همه
مفاهیم ضمنی آن مستلزم اندیشه و تحلیل زیادتری است،
معنای کلی آن در حال درک شدن است، و آن عبارت است
از آزاد سازی کامل انسان. جوانان این نکته را به روشی
در یافته اند؛ آزادی و شکوفائی کامل زندگی فرهنگی در صدر
خواستهای آنهاست.

۳ - سیاست فرهنگی

نکته آخر آنکه بسیار آسانتر می توان دریافت که در
مورد سازمانهای اجتماعی و اقدام برای واقعیت بخشیدن

به این حق، چه مسئولیت‌هایی بردوش مقامات دولتی است. به محض آنکه این نکته پذیرفته شده که دسترسی به زندگی فرهنگی، و در واقع شرکت در آن، حق هر فرد انسانی است، لزوماً این نتیجه گرفته می‌شود که مقامات جامعه وظیفه دارند که در راه به وجود آوردن شرایط مناسب برای اعمال این حق هر چه در توان دارند انجام دهند. بنابراین پیشبرد زندگی فرهنگی ملت یکی از وظایف دولت امروزی است. از این لحاظ، چنانکه از بسیاری جنبه‌های دیگر، دوران «بگداز بکننده» (لنه فر)، که اندک حمایتی کافی بود که آبرویی برای مقامات کسب کند به سرآمده است. حکومت‌هایی که با مسأله عدالت - یعنی برآوردن حقوق انسان - روبرویند باید به همانگونه که سیاست اقتصادی، مالی، اجتماعی و جز آن دارند سیاست فرهنگی نیز داشته باشند. و این مستلزم سازمان‌دهی وسائل در سطحی عظیم است. مختصر آنکه باید نقشه‌ای داشته باشند که در آن هدف‌هایی سازگار با نیازها و آرزوهای جامعه و وسائل رسیدن به آن هدفها تشریح شده باشد.

اندیشه سیاست فرهنگی، که شرط لازم اندیشه توسعه فرهنگی است، اهمیتی اساسی دارد. این به معنی تغییری اساسی در روابط دولت و شهروندان، و در خود مفهوم فرهنگ، است. یونسکو افتخار دارد که به این آگاهی تازه کمک کرده است.

با اینهمه نگذاریم اشتباهی پیش آید. مقصود من مسلماً این نیست که دولت باید محتوای فرهنگ را تعیین کند یا درباره ارزش صورت‌های گوناگونی که فرهنگ به خود می‌گیرد یا آثاری که در آن بیان خود را می‌یابد، به داوری بنشیند؛ همچنین مسلماً این نیست که دولت باید جهت تلاش‌های آفریننده را تعیین سازد یا بر این تلاش‌ها محدودیت‌هایی تحمیل کند. هیچ چیز به اندازه چنین کارهایی با اندیشه ما وجهت تلاش‌های ما معایر نیست. عقیده ما نه تنها به هیچ روی با توجیه نامستقیم کنترل دولت بر فرهنگ موافق نیست، بلکه برعکس باید در این متن چنین کنترلی را رسماً به عنوان یکی از بزرگترین بلاهای عصر ما محکوم کنیم، زیرا هم در آزادی هنرمند آفریننده مداخله می‌کند و هم آگاهانه از به وجود آمدن آثار خلاق جلوگیری می‌کند. زندگی فرهنگی مستلزم آزادی پرس و جو، انتقاد، نوآوری، بیان و ارتباط است. و اگر ما می‌خواهیم وظیفه دولت را آتقدیرگسترش دهیم که توسعه فرهنگی را نیز دربرگیرد، برای آن نیست که خودانگیختگی فرهنگ

را مقهور نیازهای دولت سازیم. بلکه برعکس برای این است که وسائل عظیم و قدرت در همه جا حاضر دولت را در خدمت توسعه فرهنگی و گسترده‌ترین شرکت مردم در دستاوردهای آن قرار دهیم. یک سیاست فرهنگی که شایستگی نام خود را داشته باشد به معنی درست کردن یک فرهنگ دولتی نیست بلکه پیشبرد توسعه کامل ارزشهای فرهنگی و آرزوهای جامعه با تمام گوناگونی‌های برابر آن است.

در اینجا لازم است بگوئیم که آنچه گذشت طرخی از خطوط کلی بود، و اگر بخواهیم تحلیل را از این پیشتر ببریم باید به تفاوت‌های میان جامعه‌های پیشرفته صنعتی و در حال توسعه بپردازیم.

مسأله

در کشورهای

صنعتی

انسان‌گرایی علمی

در کشورهای صنعتی که اهمیت فن‌شناسی در آنجا تازان کمزازه است که تمدنشان را تمدن فنی (تکنولوژیک) تعریف کرده‌اند، مسأله عبارت است از فرهنگ پذیر کردن فن‌شناسی آن فن‌شناسی که حتی جدی‌ترین منتقدانش نیز به خوبی می‌توانند که به گونه‌ای پرهیز ناپذیر پیشرفت و گسترش خواهد یافت. معنای فرهنگ‌پذیری در اینجا عبارت است از ادغام به‌دیند اجتماعی فن‌شناسی، چه از نظر گاه فکری وجه از نظر گاه علمی، در نظامی از ارزشها که به آن معنا و مقصودی بدهد.

در حال حاضر، حتی در پیشرفته‌ترین جامعه‌ها، وضع برای تمامی جمعیت به هیچ روی چنین نیست. برای اکثریت بزرگ مردم فن‌شناسی قدرتی است که تنها پرشی که درباره آن می‌توان کرد مربوط به کارآمی و چگونگی کاربرد آن است. ارزش این کارآمی به طور کلی مبهم می‌ماند.

فن‌شناسی هنگامی فرهنگ‌پذیر می‌شود که ذهن انتقادی درباره قدرت آن، که به صورت طبیعت ثانوی ما درآمده، چون و چرا کند و درباره رد کردن آن یا پذیرفتن آن

به طریقی جذب و حل شدنی تصمیم بگیرد. بدیهی است که این به معنی آن نیست که تنها با ضابطه ارزشهای موجود باید دربارهٔ فن‌شناسی داوری کرد. فن‌شناسی، به عنوان یک حامل پیشرفت دانش، به خودی خود یک عامل پیشرفت است؛ بنابراین فن‌شناسی را در یک فراگرد پیشرفت، نه تازا، باید در فرهنگ ادغام کرد.

برای این کار باید دوباره به آغاز، به دانش، بازگردیم. باید به مردم کمک کرد که اهمیت انسانگرایی دانش را بهتر دریابند؛ و برای این کار دادن آموزش علمی به جوانان و نیز بزرگان لازم است، و به ویژه با تأکید بر روح علمی و انضباط فکری و اخلاقی که لازمهٔ آن است. هنگامی که این نکته فهمیده شود که دانش، به عنوان حامل تمدن، موضوعی بیشتر مربوط به هوش و حتی وجدان است تا قدرت، فن‌شناسی در چارچوبی اخلاقی، که در آمدن آن را به خدمت انسان تأمین کند، جا خواهد افتاد. جامعه‌های ما، حتی مروزین (مدرن) ترین آنها، هنوز به طور کامل به تمدن علمی وارد نشده‌اند. ما ساخت‌های ذهنی گوناگونی داریم که زوایای دیگر گرفته شده‌اند و بعضی از آنها باستانی‌اند. از این حیث در میان معاصران ما استادان جاهل زیادند. بسیار از افراد به اصطلاح «با فرهنگ» آموزشی واقعاً مروزین ندیده‌اند. یکی از اساسی‌ترین علل دشواری‌های ما همین اختلاف درونی در شخصیت روحی ماست. تنها یک انسانگرایی علمی گسترده می‌تواند به ما کمک کند تا از این وضع رها شویم.

شناسی محیط فرهنگی

مسألهٔ مهم دیگری که کشورهای صنعتی در مورد آیندهٔ فرهنگ و ارزشهای کنونی‌شان با آن روبرو هستند تغییراتی است که صنعتی شدن و شهرگرایی سریع در محیط زندگی انسان وجود می‌آورد. اینها تغییراتی سریع، و از بعضی جنبه‌ها هم اکنون بازگشت ناپذیرند، و برجسته‌ترین آنها درست‌مانهائی هستند که محیط فرهنگی را زیر تأثیر قرار می‌دهند. محیط فرهنگی از آن زمینهٔ زندگی حکایت دارد که دانش انسانی واسطه، آفریننده یا سازمان‌دهندهٔ آن بوده است و ازینرو آمیخته با ارزشهای فرهنگی پذیرفته شده است. مثلاً یک شهر، یک محله، یک خانه و حتی یک اتاق در نظر بگیریم که چنان ترتیب داده شده و تزئین شده که نائی داشته باشد؛ یا روستا یا کوهپایه‌ای را در نظر بگیریم، در طول قرن‌ها روی آن کار شده، و این کار صرفاً به خاطر

هدفهای سودمندانه نبوده بلکه معیارهای فرهنگی - مذهبی، اخلاقی یا زیباشناسانه - کم و بیش در آن رعایت شده است. بنابراین «محیط فرهنگی» و «زمینهٔ زندگی» هر دو به یک معنا هستند. اما در واقع این چیزی بیش از یک زمینه است: دنیائی است که به همان اندازه برای انسان ضرور است که خود طبیعت. این گنجینهٔ عقاید و ارزشهای است که به شکل اشیاء و صورتهائی درآمده و زندگی روحی ما از آنها مایه می‌گیرد. آینه‌ای است که وابستگی‌های عمیق‌مان، سلیقه‌های متغیر و حالات گوناگون‌مان را همواره باز می‌تاباند و ما را به بیان کردن، به خلق کردن تشویق و کمک می‌کند. از این دو زاویه که بنگریم، این محیط با زندگی فرهنگی انسان پیوندی چنان تنگاتنگ دارد که تفاوت گذاشتن میان آن دو به تحلیل و در واقع به تجرید نیازمند است. در زندگی واقعی این دو به گونه‌ای جدانشدنی یگانه‌اند.

اما این واقعیتی است، و دربارهٔ آن بسیار نیز گفته‌اند، که در کشورهای صنعتی که در آنجا تمدن فنی پیروز شده این محیط آشفته شده است. وشک نیست که این یکی از علت‌های ناپسندانی‌ها و رنجهایی است که در عصری بی‌سابقه از فراوانی مادی و آسایش و زندگی مردم کشورهای بسیار توسعه یافته وجود دارد.

این بحران عمیق از همه جا برجسته‌تر در موسیقی، و از آن برجسته‌تر، در هنرهای بصری بازتاب خود را یافته است. در این زمینه‌ها صورت‌های سنتی بیان بسیار بیش از زمینهٔ ادبیات به چالش خوانده شده‌اند. ادبیات هنوز بر روی هم در خطوطی که شناخته شده است گام برمی‌دارد، شاید به این علت که زبان یا نظام اجتماعی پیوند مستقیم ندارد. مثلاً تصاهفی نبود که نقاشی انتزاعی (آبستره) درست هنگامی به صحنه آمد که خانه‌سازی شهری انسان را در دنیای تقریباً یکسره مصنوعی و ساخته شده محصور می‌کرد و از زمینهٔ طبیعی و میراث فرهنگی جدا و در واقع «متزعج» می‌ساخت. اما در همین زمان، گوئی برای اطمینان بردن تنهائی انسانی که رابطه‌اش با جهان و تاریخ گسسته شده، رسانه‌های توده‌ای برای نخستین بار به گونه‌ای همزمان اطلاعات را در همه جا در دسترس قرار می‌دهند و همهٔ صحنهٔ جهان امروز را در برابر دیدگان همه می‌گذارند. گیر - افتادن در میان این دو گرایش - انتزاع و آمیختگی - در هنر نیز بازتاب خود را یافته است.

همهٔ اینها حاکی از این است که ما به دوران تغییرات عمیق در محیط فرهنگی وارد شده‌ایم؛ و اکنون نیازمند آنیم که الگوهای تازه‌ای بیافرینیم که موازنهٔ میان انسان

و محیط بلا فصل را باز گردانیم . با اینهمه ما در آغاز این فراگردیم و هیچکس نمی تواند پیش بینی کند که این فراگرد تا کی ادامه خواهد داشت یا چه جهت هایی خواهد گرفت . همچنین نمی توانیم پیش بینی کنیم که چه مقدار از میراثی که به ما رسیده به الگوهای آینده منتقل خواهد شد ، اما این را از تاریخ آموخته ایم که در نهایت امر در تطور و تکامل نوع انسان هرگز یک گسیختگی کامل وجود نداشته است .

امادست کم می توانیم درباره پیشبرد فراگرد آفرینندگی ، که محیط فرهنگی تازه ای به وجود خواهد آورد ، نظر رهایی بدیم .

به گمان من مطالعات و تلاش های آفریننده و سازمانی ما باید بیش از هر چیز در جهت نقشه ریزی شهر و معماری باشد . زیرا در این جاست که مسائل اصلی محیط فرهنگی نهفته است . در کشورهای صنعتی تمدن ما اساساً شهری است ، اما شهر عصر صنعت هنوز به وجود نیامده است ، بدبختانه در بیشتر این کشورها ، وبه ویژه آنها که فرهنگی کهن دارند ، نقشه ریزی برای شهر هنوز در مرحله پژوهش نظری است .

و معماری ، هنر بزرگی که بر همه هنرهای دیگر تسلط دارد و بر آنها اثر بسیاری گذارد ، از حیث تخیل و شعور اجتماعی سخت فقیر است .

هنرهای دیگر طبعاً از معماری پیروی می کنند . زیرا این شهر است که مطابق نیازهای ساختمان بنای یادبود ، تئاتر ، اپرا و تالار موسیقی سفارش می دهد ؛ دیوارها هستند که نقاشی یا عکس به آنها آویخته می شود ، و خانه ها هستند که قفسه کتاب ، مجسمه ، میل ، فرش و جز آن را به کار می برند .

در اینجا باید این نکته را افزود که نباید تنها به هنرهای سنتی خود را محدود کنیم . رسانه های توده ای دیداری - شنیداری - رادیو ، تلویزیون و سینما - نیز به گونه ای روزافزون نقش فرهنگی خویش را نشان می دهند . اما رسانه های توده ای ، چنانکه بسیار گفته اند ، تنها وسیله انتشار پیام نیستند بلکه می توانند در ایجاد آثار امیل زیباشناسانه به کار گرفته شوند .

جنبه های فرهنگی محیط به طور کلی

« محیط فرهنگی » به هیچ روی تمامی مسائل مربوط به محیط به طور کلی را دربر نمی گیرد . از آنجا که آدمی جزئی جدائی ناپذیر از جهان طبیعی است ، روابط آگاهانه اش با طبیعت نشانه ای است از ارزشهایی که آنها را می پروراند

و معنایی که برای وجود و تجربه خویش قائل می شود . از این نظر گاه مستح کردن محیط طبیعی ، و از آن بدتر ، بیگانگی شمار روزافزونی از مردم کشورهای صنعتی با این محیط ، ضربه مستقیم و بالقوه بسیار خطرناکی به خود فرهنگ است . اگر آدمی پاک را از هوایی که فرو می برد ، رودخانه ای که در آن تن می شوید ، و آسمانی که بدان خیره می شود و چیزهای دیگر احساس نکند ، چه اندیشه ای می تواند درباره پاک داشته باشد ؟ اگر او را از سکوت محروم کنند چه تجوای درونی را می تواند بشنود ؟ در میان غوغا چگونه می توان اندیشید ؟ در جهانی که نسل بسیاری از انواع جانوران در حال از میان رفتن است و زندگی گیاهی از سکونت گاههای ما عقب می نشیند ، در جهان طبیعت به سوی چه کسفی می توان رفت و به چه شکفتگی هایی می توان چشم دوخت ؟

مسائل مربوط به حفظ طبیعت از حیث میزان اهمیت با مسائل مربوط به حفظ و غنای توسعه فرهنگی تفاوت دارند . به چشم بسیاری از مردم مفاهیم زیست شناسانه حفظ طبیعت روشن تر می آید . اما اینها بازتابهای فرهنگی بسیار مهمی نیز دارند که اگر نادیده شان بگیریم خطر آینده ای را که جهان صنعتی را تهدید می کند به درستی در نخواهیم یافت .

مسأله

کشورهای

در حال توسعه

در کشورهای در حال توسعه اثر پیشرفت فنی بر جامعه به طور کلی طبعاً به اندازه کشورهای صنعتی نیست . در بسیاری از موارد پیشرفت فنی از بعضی مناطق کوچک فراتر نرفته ، مناطقی که نفوذشان به آهستگی گسترده می شود . با اینهمه این پیشرفت از نظر گاه فرهنگی مسائلی جدی پدید آورده ، زیرا که این فن شناسی ، و در واقع تا حدودی خود دانشی که فن شناسی نتیجه آن است ، محصولی وارداتی است . این انتقال فن شناسی اغلب بی دقت انجام گرفته و این نکته که کشور دریافت کننده می تواند آن را جذب و حل کند وجه نگرشی در برابر آن دارد نادیده گرفته شده است ؛ و حتی هنگامی که در برابر آن مقاومتی جدی نمی شود اغلب به آهستگی جدی در ارزشهای موجود و الگوهای رفتار فرهنگی می انجامد . هنگامی که این ارزشها و الگوهای رفتار با

یافت اجتماعی و اقتصادی زاینده آنها عبارتند از آشنایی بیشتر می شود.

در کمک های دو جانبه و حتی بین المللی برای توسعه به این جنبه توجه کافی نشده است. اما این یک جنبه اساسی است، زیرا گذشته از اینکه کمک خارجی به توانائی آن در جذب و حل شدن در کشور گیرنده بستگی دارد، فواید اقتصادی که از این رهگذر به دست می آید ممکن است خصلتی مشکوک داشته باشد، زیرا این فواید ممکن است از زیانهای آن به مراتب بیشتر باشند. این زیانها عبارتند از آشنایی ارزشها به صورت بی نظمی و تنش اجتماعی، نابسامانی و ناپایداری روانی با تمام خطرهای سیاسی همراه آنها. در این باره علوم اجتماعی مشاهداتی گردآوری کرده و تحلیل های سودمندی انجام داده اند. برنامه ریزان توسعه و مسئولان برنامه های کمک می توانند از بسیاری از این زیانها بپرهیزند، به شرط آنکه پیش از اقدام به انتقال فن شناسی، که اغلب تنها جنبه های فنی و اقتصادی آن را در نظر دارند، با دانشمندان علوم اجتماعی مشورت بیشتری بکنند.

البته راه حل اساسی برای کشورهای در حال توسعه این است که دانش و فن شناسی را در جامعه خود به شیوه ای معمول کنند که به طور مستقل پیشرفت کند و نیازمند کمک های مکرر خارجی نباشد. این طبعاً مسأله سازمان و وسائل را طرح می کند، اما مهمترین مسأله، مسأله فرهنگ پذیری است. توسعه حالتی از تمدن است که در آن دانش دیگر یک امتیاز ویژه یا شکلی از فعالیت بیگانه نیست بلکه دریافت جامعه رسوخ کرده به تدریج به صورت بخشی از فرهنگ همه کس در می آید. مسأله با آنچه که کشورهای صنعتی با آن روبرویند اساساً متفاوت نیست، زیرا نبود فرهنگ علمی در میان جمعیت به طور کلی ممکن است با درجه ای عالی از سازمان علمی که، در آن تنها اقلیتی کوچک نقش آگاهانه بازی می کنند، پیوند یابد. با اینهمه در کشورهای در حال توسعه یک مانع اضافی وجود دارد و آن این است که دانش اغلب چیزی از خارج آمده به نظر می رسد؛ و همین نکته گاهی جذب و حل آن را پیچیده تر و دشوارتر می کند.

بنابراین در این کشورها، حتی در جاهایی که انقلاب های ریشه گرای فرهنگی و اجتماعی وجود داشته، رواج و فرهنگ پذیر ساختن دانش تنها می تواند با کوشش های پر دامنه در دورانی دراز موفق گردد.

در این احوال آن کشورهایی که نمی توانند بدون وارد کردن فن شناسی لازم برای امروزین کردن اقتصادشان بمانند، باید دقت کنند که آن الگوهای اجتماعی و فرهنگی

را که چارچوب این فن شناسی و کاربرد آن در کشور اصلی است بی مطالعه و تفاوت گذاشتن بپذیرند. اگر این کار را نکنند در خطر آنند که توسعه شان به قیمت ضایع شدن و حتی از میان رفتن هویت فرهنگی شان انجام گیرد.

آنان نه تنها باید کلید قدرت را در تقلید کور کورانه از نظرها و شیوه های بیگانه نجویند، بلکه پیش از آنکه این عقاید و رسوم را بپذیرند باید به طور جدی این مسأله را بررسی کنند که آیا آنها با شرایط و نیازمندیهای جامعه شان تطبیق می کنند یا نه. در بسیاری از موارد چنین مطالعه ای به آنها نشان خواهد داد که تغییرات و تطبیق های پر دامنه ای در آنها ضرور است، زیرا پیشرفت اصیل باید از درون زاده شود. در نهایت امر رستگاری مادی و اخلاقی آنها به توانائی شان در انجام دادن این تطبیق های ضروری بستگی دارد.

سهیم جهان سوم در کشف فرهنگی

به راستی چرا آنان باید به موضعی پذیرا و دفاعی قناعت کنند که در آن بیشترین امیدی که موجود است برهیز یا کاستن از آسیب های جبران ناپذیر به هویت فرهنگی است؟ در زمانه ای که بحران روحی در کشورهای صنعتی در گرفته و همه کس به روشنی می توانند آن را ببینند، چرا کشورهای در حال توسعه به علت کم توسعه فنی خود در مسائل فرهنگی خود را به درجه ای فلج کننده فرودست احساس کنند؟ هنگامی که کشورهای صنعتی مشتاقانه در جستجوی الگوهای تازه ای از تمدن هستند، چرا کشورهای در حال توسعه، که سرانجام از عقده های خویش از این جنبه مانند جنبه های دیگر رها شده اند، نباید مصممانه به راه کشف فرهنگی گام بگذارند؟ هنگامی که از فرهنگ آنان سخن گفته می شود چرا آن را به طور عمده در لباس سنتها و ادبیات توده ای که متعلق به ایشوار گذشته است معرفی می کنند؟ گوئی که این فرهنگ چیزی بیش از پناهگاهی نیست که از جریان اصلی زندگی به دور افتاده است. زمان آن فرارسیده که آنان اعتماد خود را به توانائی های آفریننده شان بازیابند و دریابند که درجهائی دچار سرخوردگی چه چیزهای تازه و اصیلی می توانند عرضه کنند.

به هر صورت من از کسانی هستم که عقیده دارم پس از رهائی سیاسی بهترین فرصت ها را برای این کشورها به اینک در عین همکاری با بقیه جهان هویت خود را استوارتر گردانند، باید در قلمرو ارزشهای فرهنگی و صورت های بیان یافت.

ترجمه آدینه